گفت‌وگوی «جوان» با پدر شهید فاطمیون محمدرضا امیری که پیکر فرزندش پس از ۶ سال و نیم به ایران بازگشت

محمدرضا و رزمندگان گروه ۲۶ همگی شهید شدند

■ شکوفه زمانی

پاکدشت به عنوان یکی از شهرهای اطراف تهران، تا امروز بیش از ۷۵ شهید داده است. شهید محمدرضا امیری نیز جوانی اهل افغانستان و ساکن پاکدشت بود که در پانزدهم شهریورماه ۱۳۹۳ در منطقه هندورات استان حلب سوریه به شهادت رسید. او همراه یک گروه ۲۶ نفره به محاصره سلفی‌ها درآمده بودند. در آن درگیری بسیاری از نیروهای این گروه شهید شدند و باقی افراد نیز در اعزام‌های بعدی همگی در زمره شهدا قرار گرفتند. پیکر شهید امیری بعد از گذشت شش سال و نیم تفحص شد و به کشور بازگشت. متن زیر ماحصل گفت‌وگوی ما با حبیب‌الله امیری پدر و مرضیه امیری خواهر شهید است.

چه سالی از افغانستان به ایران آمدید و چند فرزند دارید؟

من سال ۱۳۵۷ زمان انقلاب تنهایی و بدون خانواده در سن ۲۱ سالگی به ایران آمدم. سال ۱۳۶۰ به افغانستان برگشتم و بعد از ازدواجم سال ۱۳۶۳ دوباره به ایران آمدم و از آن زمان تا حالا ساکن پاکدشت هستم. بنده هشت فرزند؛ چهار پسر و چهار دختر دارم که شهید محمدرضا فرزند اول خانواده متولد ۱۵ آذر ۱۳۶۲ مصادف با ماه صفر در افغانستان و «روستای کوه بیرون» است. این روستا دارای دو حوزه علمیه است که از قدیم به نام‌های حوزه مهدیه و حوزه باقریه نامگذاری شده‌اند و علما و مدرسان زیادی در آن تحصیل می‌کردند که پدربزرگان پدری و مادری شهید محمدرضا هم از تحصیلکرده‌های همان حوزه در افغانستان بودند. وقتی محمدرضا ۱۰ ماهه بود بنده با مادر محمدرضا به ایران برگشتیم.

محمدرضا هنگام شهادت متأهل بود؟ چه انگیزه‌ای باعث رفتنش به جبهه دفاع از حرم شد؟

با اینکه ۳۱ سال سن داشت ولی قبول نمی‌کرد ازدواج کند. حتی من و مادرش برایش خواستگاری رفته بودیم و فقط منتظر بودیم محمدرضا برود با دختر خانم صحبت کند که او گفت ابتدا من باید بروم جنگ و گرمی و سردی روزگار را بچشم بعد برای ازدواج اقدام می‌کنم. محمدرضا از کارگران پرتلاش و ساعی پاکدشت بود که پس از دیدن فیلمی از سر بریدن دختر سوری، برای نبرد با تکفیری‌های داعش راهی سوریه شد. به خانواده گفت: «وقتی از سوریه برگشتم آن وقت ازدواج می‌کنم.»

محمدرضا برای شما چگونه پسری بود؟

در خاتون‌آباد پاکدشت فرزند افغانستانی‌ها را در مدرسه ثبت‌نام نمی‌کردند و می‌گفتند جا نداریم ولی محمدرضا اصرار داشت به مدرسه برود و در مدرسه را می‌کوبید که بتواند داخل شود. می‌گفت چرا باید بچه‌های دیگر مدرسه باشند درس بخوانند و من نتوانم به مدرسه بروم تا اینکه موفق شد و به مدرسه رفت. درس خواند و با تلاش و کوشش توانست دیپلمش را بگیرد. بچه زرنگی بود با آنکه از سر کار خسته می‌آمد ولی هرگز مسجد رفتن‌هایش ترک نمی‌شد.

شغلش چه بود؟

محمدرضا تراشکار قابلی بود. اواخر در کارهای اسکلت‌بندی ساختمان و بتن‌ریزی فعالیت می‌کرد. چون کار من آزاد بود بیشتر به فکرم بود و زحمت می‌کشید تا من راحت باشم.

اولین بار چه سالی به سوریه اعزام شد؟

اولین بار سال ۹۳ به سوریه اعزام شد و اربعین همان سال به شهادت رسید. قبل از شهادت تماس گرفت تا با من صحبت کند اما من برای اربعین بیرون رفته بودم. محمدرضا در تماسش گفته بود: «به بابا بگویید برای من دعا کند. ما فردا (روز اربعین) عملیات سختی در پیش داریم». در این عملیات شهید زیاد دادند که محمدرضا هم جزو آنها بود.

شما با اعزام پسرتان به سوریه مخالفتی نداشتید؟

قبل از رفتنش سه مرتبه به مادرش گفته بود که می‌خواهم به سوریه بروم و با بابا در میان بگذارید. من فکر می‌کردم دارد با ما شوخی می‌کند. به مادرش می‌گفتم در جواب محمدرضا بگو: «بابایت را دست تنها نگذار». تا اینکه یک روز بعد از نماز مغرب و عشا محمدرضا به من گفت: «بابا مطلبی را به شما بگویم ناراحت نمی‌شوید؟» گفتم: «نه بگو». گفت: «اگر شما ناراحت نمی‌شوید من تصمیم خود را گرفتم و می‌خواهم به سوریه بروم». گفتم: «برای چه می‌خواهی بروی؟» محمدرضا در جوابم گفت: «برای دفاع از حریم حرم حضرت زینب(س) و حضرت رقیه(س) می‌خواهم بروم». گفتم: «آن وقت مردم می‌گویند فاطمیون برای پول به سوریه می‌روند، من جواب آنها را چه بدهم؟» محمدرضا گفت: «بابا، من به حرف مردم کاری ندارم. بگذار مردم هرچه دوست دارند بگویند من که با داشتن کار آزاد درآمد بیشتری دارم. اگر می‌خواستم به خاطر پول به سوریه بروم خب همین‌جا کار آزاد خودم را انجام می‌دادم که ماهی ۴-۵ میلیون در می‌آورم». خلاصه با گفتن اینکه باید برای دفاع از حریم اهل بیت به آنجا برود، من را راضی به رفتنش کرد. محمدرضا به من می‌گفت: «بابا برایم دعا کنید که زخمی برنگردم تا دردسر برای مادرم شوم. یا سالم برگردم یا به شهادت برسم.»

پیکر پسرتان شش سال و نیم بعد از شهادت به ایران برگشت، همان موقع اطلاع دقیقی از شهادتش به شما داده شد؟

بعد از شهادت پسرم، ساک و وسایلش را برای ما آوردند. من مطلع شدم که او شهید شده است اما به مادرش چیزی نگفتم. تا اینکه یک سال بعد از شهادت محمدرضا، مادرش کم‌کم متوجه شد پسرش به شهادت رسیده است، چراکه طی این مدت دیگر تماسی از سوی محمدرضا دریافت نمی‌کردیم. با اینکه شش سال و نیم طول کشید پیکر محمدرضا بیاید، مادرش همچنان چشم انتظار او بود. راضی نمی‌شد از خانه‌مان جابه‌جا شویم مبادا پسرمان بیاید و ما را پیدا نکند. پیکر محمدرضا روز ۲۲ اسفند سال ۹۹ بعد از شش سال و نیم به ایران آمد و مردم استقبال خوبی از تشییع پیکرش به عمل آوردند.

> اولین بار سال ۹۳ به سوریه اعزام شد و اربعین همان سال به شهادت رسید. قبل از شهادت تماس گرفت تا با من صحبت کند اما من برای اربعین بیرون رفته بودم. محمدرضا در تماسش گفته بود: «به بابا بگویید برای من دعا کند. ما فردا (روز اربعین) عملیات سختی در پیش داریم»

گویی خود شما هم در دفاع مقدس شرکت داشتید؟

بله، من زمان انقلاب در تظاهرات شرکت داشتم و همچنین در دفاع مقدس شرکت داشتم اما مثل پسرم سعادت شهادت نداشتم. پدربزرگ محمدرضا هم از شهدای افغانستانی است.

سخن پایانی؟

بعد از شش سال و نیم که خبر آمدن پیکر پسرم را دادند، رفتم تا خود را به شهر ری برسانم. کنار خیابان تاکسی پاکدشت- قرچک را سوار شدم. راننده تاکسی بدون اینکه من را بشناسد یا اینکه من او را بشناسم، برگشت به من گفت دیشب خواب خوبی دیدم. گفتم خیر باشد چه خوابی دیده‌اید؟ راننده تاکسی گفت: «خواب دیدم شهیدی آوردند و سردار سلیمانی کنار تابوت شهید نشسته است و دست روی تابوت می‌کشد و به صورت و بدن خود می‌مالد». از راننده تاکسی پرسیدم سردار سلیمانی چیزی هم گفت؟ ایشان گفت نه چیزی نگفت. از راننده پرسیدم کجا کار می‌کنید؟ گفت در خط پاکدشت - قرچک کار می‌کنم» من به راننده گفتم من پدر شهید هستم و به ما زنگ زدند که پیکر پسرم بعد از شش سال و نیم پیدا شده است و الان هم به سمت معراج شهدا می‌روم. راننده تاکسی با تعجب گفت: «پس تعبیر خواب من همین است که رزق روزی مسافر امروز ما پدر شهید بود.»

■ مرضیه امیری خواهر شهید

در خصوص فعالیت‌هایی که محمدرضا در سوریه داشتند همرزمان ایشان چه روایت‌هایی برای شما نقل کرده‌اند؟

دوستان محمدرضا از فعالیت‌های ایشان بعد از شهادتش اینطور نقل می‌کردند: «چون محمدرضا دیپلمه بود، از او می‌خواهند آمار شهدا و زخمی‌ها را بررسی کند و ایشان را امدادگر می‌کنند. طبق آن آموزش‌های لازم به برادرم داده می‌شود. همرزمانش می‌گویند آنقدر محمدرضا در کارهایش تیز و فرز بود که گویی قبلاً کار امدادگری انجام داده بود. سریع جلوی خونریزی زخمی‌ها را می‌گرفت. برای بردن بچه‌ها به خط مقدم در سوریه از رفتن محمدرضا به دلیل کارهای امدادگری که بلد بود، ممانعت می‌کردند ولی محمدرضا ناراحت می‌شد و می‌گفت خون من از بقیه رنگین‌تر نیست. می‌رود و در عملیات شرکت می‌کند. به قول دوستانش آنجا هم امدادگری می‌کرد و هم شجاعانه به عنوان تک تیرانداز با داعشی‌ها می‌جنگید.»

> گروه ۲۶ جمعی از بچه‌های لشکر فاطمیون بودند که خیلی شجانه جنگیدند و مظلومانه به شهادت رسیدند. اکثر گروه ۲۶ روز اربعین سال ۹۳ با ماندن در محاصره دشمن با لب تشنه به شهادت رسیدند

شهید امیری در گروه موسوم به ۲۶ بود، این گروه چه بود و چرا چنین نامی داشت؟

گروه ۲۶ جمعی از بچه‌های لشکر فاطمیون بودند که خیلی شجاعانه جنگیدند و مظلومانه به شهادت رسیدند. اکثر گروه ۲۶ روز اربعین سال ۹۳ با ماندن در محاصره دشمن با لب تشنه به شهادت رسیدند. فقط تعداد انگشت شماری از آنها باقی ماندند که این بازمانده‌ها سال ۹۴ به منزل ما آمدند و خاطرات جنگیدن محمدرضا را برای ما تعریف کردند. دو هفته بعد برای دفاع از حرم حضرت زینب (س) باقیمانده بچه‌های گروه ۲۶ دوباره به سوریه اعزام شدند و همگی به شهادت رسیدند. در حال حاضر تمام دوستان گروه ۲۶ محمدرضا به شهادت رسیده‌اند. اعضای گروه ۲۶ پیش از شهادت برای ما تعریف کردند وقتی در اثنای درگیری یکی از رزمندگان دچار آسم شده بود، توسط محمدرضا نجات پیدا می‌کند. آنها اینطور تعریف کردند: «محمدرضا با تیری که به پایش می‌خورد مجروح می‌شود. سریع پارچه‌ای به زخمش می‌بندد تا از خونریزی آن جلوگیری کند. هنگامی که دوستش دچار حمله آسم شدید و خفگی می‌شود، محمدرضا با اینکه خودش مجروح بود سریع گلوی او را سوراخ و نی خودکاری رد می‌کند تا بتواند نفس بکشد. دوباره محمدرضا با تفنگش به سمت داعشی‌ها تیراندازی می‌کند و این‌بار تیر دوم به پهلوی محمدرضا اصابت می‌کند اما باز هم از جنگیدن دست برنمی‌دارد. هرچه دوستان اصرار می‌کنند او به عقب منتقل شود، قبول نمی‌کند و می‌گوید از طریق دوربین تفنگم دارم می‌بینم که دوستانم به شهادت می‌رسند. دیدن این حادثه برایم خیلی زجرآور است. نهایتاً مهمات گروه آنها به اتمام می‌رسد و در محاصره قرار می‌گیرند و محمدرضا آخرین فشنگی که داشت به سمت داعشی‌ها شلیک می‌کند. داعشی‌ها رد تیر محمدرضا را می‌گیرند و به چشم او شلیک می‌کنند. آنجا بود که محمدرضا به شهادت می‌رسد.»

نگاه

شهدا و توصیه برای شرکت در انتخابات

تأکید شهدا بر خالی نکردن صحنه از سوی مردم

■ آرمان شریف

پس از پیروزی انقلاب اسلامی همواره انتخابات یکی از بحث‌های مهم و جدی میان مردم و سیاستمداران بوده است. با شکل‌گیری حکومت جمهوری اسلامی، انتخابات به یکی از ارکان اساسی نظام تبدیل شد و مردم با شرکتشان در انتخابات، سرنوشتشان را تعیین کرده و می‌کنند. مردم با پیروزی انقلاب اسلامی، حق تعیین سرنوشتشان را پیدا کرده بودند و همین موضوع یکی از دستاوردهای بزرگ انقلاب برای جامعه بود. پس تمام آحاد جامعه با تمام وجود از این دستاورد دفاع می‌کردند و حضوری پرشور و گرم در انتخابات مختلف داشتند.

در طول هشت سال دفاع مقدس، چندین و چند انتخابات در کشور برگزار شد و در همه این رأی‌گیری‌ها، رزمندگان حضوری پررنگ داشتند. آنها با وجود آنکه در جبهه مقابل دشمن متجاوز بعثی ایستاده بودند و مسئولیتی بزرگ برای دفاع از میهن بر دوش داشتند، باز از وظیفه اجتماعی و مهم خود غافل نمی‌شدند و در هر شرایطی در روز انتخابات، پای صندوق‌های رأی حاضر می‌شدند.

رزمندگان همانطور که با درایت و آگاهی در جبهه‌ها حاضر شده بودند تا دشمن به هدف اصلی‌اش نرسد، پای صندوق‌های رأی نیز بصیرت و هوشمندی‌شان را نشان می‌دادند و اجازه عرض اندام به دشمنان را در دیگر حوزه‌ها نمی‌دادند. حضور رزمندگان پای صندوق‌های رأی در جبهه‌ها از تصاویر ماندگاری است که از آن روزها به یادگار مانده است.

شهید حسن باقری از فرماندهان بزرگ دفاع مقدس به شمار می‌رفت و در طرح‌ریزی عملیات‌های بزرگ و مهمی حضور داشت. شهید باقری با شجاعت و درایت بالایی در جبهه‌ها حاضر بود و حضورش تأثیر بسیار زیادی بر جبهه‌ها می‌گذاشت. این شهید بزرگوار درباره حضور مردم در انتخابات به زیبایی می‌گوید: «بدانید هر رأی که شما به صندوق می‌ریزید مشت محکمی است که به دهان ضدانقلاب و دشمنان امریکایی می‌زنید و یک قدم آنها را وادار به عقب‌نشینی می‌کنید.»

شهید حجت‌الاسلام علی‌اکبر اژه‌ای از انقلابیون مبارز و از یاران شهید بهشتی به شمار می‌رفت. ایشان در جریان بمب‌گذاری دفتر حزب جمهوری اسلامی همراه شهید بهشتی و دیگر انقلابیون هفتم تیر ۱۳۶۰ به شهادت رسید. این شهید والامقام درباره شرکت در انتخابات می‌گوید: «ای امت شهیدپرور! حالت انقلابی و مذهبی خودتان را حفظ کنید و در صحنه انتخابات شرکت فعال داشته باشید و صحنه را ترک نکنید که این خواست دشمن است.»

شهید اسدالله حبیبی از شهدای ارتش در دوران دفاع مقدس در وصیتنامه‌اش اینگونه نسبت به حضور در انتخابات حساسیت نشان می‌دهد: «ای مردم در صحنه باشید و افرادی را انتخاب کنید که ثمره خون شهیدان را پایمال نکنند که در این صورت شما مسئول خواهید بود. در انتخابات با هوشیاری تمام به تقویت اسلام بپردازید. مبادا بگویید چیزها گران شده یا اجناس کم است و هی نگویید انقلاب برای ما چه کرده، بگویید ما به عنوان یک شیعه امام زمان(عج) چه کاری برای انقلاب و امام زمان(عج) کرده‌ایم.»

شهید احمد زندی‌پور، در راه آزادی خرمشهر در بهار ۱۳۶۱ جانش را فدا کرد. شهید زندی‌پور در وصیتنامه‌اش خطاب به والدینش نسبت به شرکت در انتخابات می‌نویسد: «پدر و مادر عزیزم! از جمله سفارش‌هایی که من به شما می‌نمایم در مورد انتخاباتی که از سوی دولت جمهوری اسلامی اعلام می‌شود وظیفه شرعی شماست شرکت نمایید. در ضمن برادرم را دعوت به راه شهیدان نمایید و بگذارید او درس بخواند، یک فرد مؤمن و معتقد به اسلام شود تا بتواند خدمتی به این جامعه نماید.»

شهید محمدعلی قیصری نیز اینچنین برای شرکت در انتخابات توصیه می‌کند: «در انتخابات شرکت کنید که تکلیف الهی است. رأی شما دفاع از اسلام و قرآن است و مواظب باشید به کسانی که برای شهرت و قدرت خود را مطرح ساخته‌اند رأی ندهید.» در وصیت شهید فرج‌الله رضایی آدریانی نیز آمده است: «برادران هوشیار باشید در انتخاب افراد. مواظب باشید غافل نشوید که در دام تبلیغات دشمنان اسلام بیفتید. حتی در رفت و آمدهای خود مراقب باشید که کسی شما را از مسیر رهبری خارج نکند.»

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۲۳۳

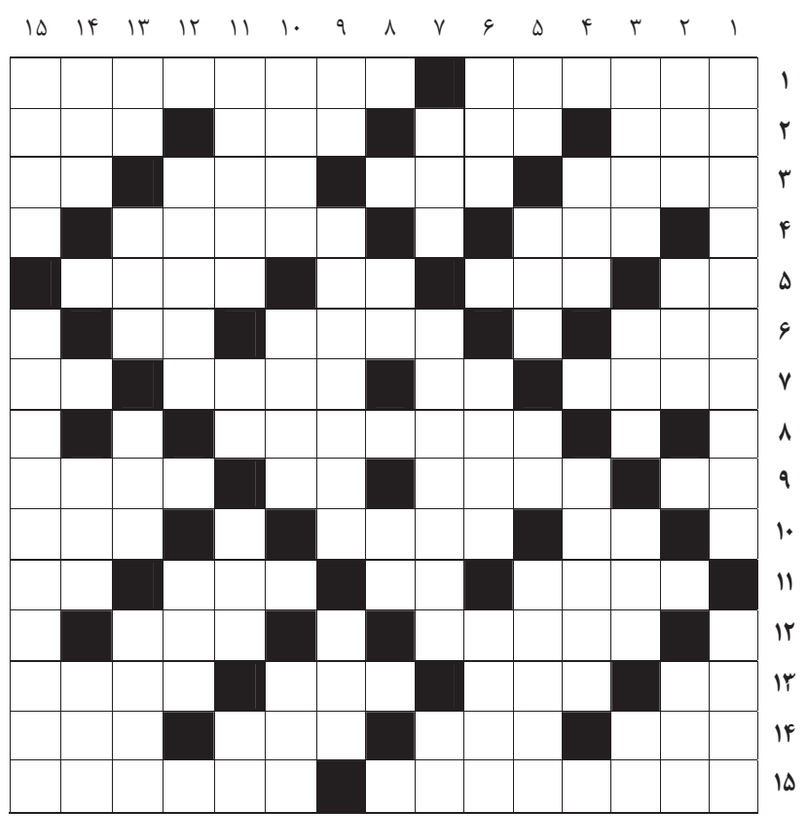

از راست به چپ

■ ۱- شهر سربداران- اثر عبید زاکانی ■ ۲- سبزی نقلی- کاخ زمستانی- ثروتمند- شناسنامه ■ ۳- قاره کهن- یکای سرعت هواپیما- ترش و شیرین- یازده ■ ۴- اسب رستم- وسیله‌ای برای انداختن سنگ ■ ۵- یک لحظه- علاقه به امری- خیر نیست- جانشین ■ ۶- از حبوبات- فاسد- صدای مار ■ ۷- بالای کشتی- مقابل مدح- دور و دفعه- نام نویسنده کتاب آوای وحش ■ ۸- مشاطه ■ ۹- درخت زبان گنجشک- کلاهبردار- از اقمار مشتری- نقدش بهتر از حلوای نسیه است ■ ۱۰- اندک- ناتوان- از انرژی‌های موجود در طبیعت ■ ۱۱- پوسیده- بندری در شمال- واحد اندازه‌گیری شیشه- پسوند شباهت ■ ۱۲- فکر و گمان- مهربانی و عطوفت ■ ۱۳- هرگز عرب- جواب هوی- مدارا کردن- نافرمان ■ ۱۴- از سیارات- شهر دارالعباده- کلک- جعبه داخل کمد ■ ۱۵- نماینده دولت در رأس هر استان- همسایه آلمان

از بالا به پایین

■ ۱- از صفات باری تعالی- از دانه های روغنی ■ ۲- ماهوت پاک کن- مخترع لگاریتم- شوم ■ ۳- از صحابه رسول اکرم- عدد یک رقمی- اردوگاه- کاغذ روزنامه ■ ۴- گرفتن- حداقل و مینیمم ■ ۵- اسب تبریزی- تکان شدید- سرخ کمرنگ- ایوانش آیینه عبرت است ■ ۶- سنگسار کردن- از نوک انگشتان تا آرنج- پروردگار ■ ۷- هر مثلثی دارد- بیننده و ناظر- مادر لر ■ ۸- نمازی که فقط بر پیامبر واجب بود- غیر و الا ■ ۹- شبکه و سایت- میزان معافیت شخصی از پرداخت بیمه- موشک هوا به زمین ایرانی ■ ۱۰- دربرگیرنده- نویسنده بینوایان- قله‌ها ■ ۱۱- آواره و سرگردان- خشکی- کهف- ابر غلیظ ■ ۱۲- کم عقلی- دوستدار ■ ۱۳- خاک کوزه گری- سلاح زنبور- سرازیری- نمونک فرهنگستان ■ ۱۴- شایسته و سزاوار- سگ ماده- پرده پوششی اطراف سلول ■ ۱۵- مردن بر اثر حادثه- ترکیب شدن هر چیز با اکسیژن

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۳		۱	۶				۷
			۴					
۴	۸		۳					۵
					۸	۶		۱
		۷			۹			۳
		۲		۷	۳	۸		
۱							۵	
۳	۶			۵			۹	
				۲				

جدول کلمات متقاطع
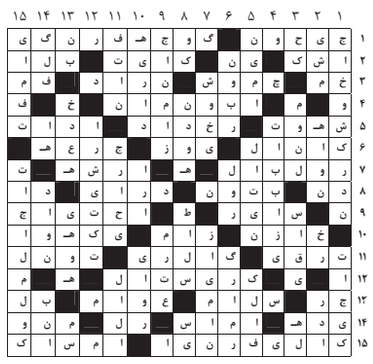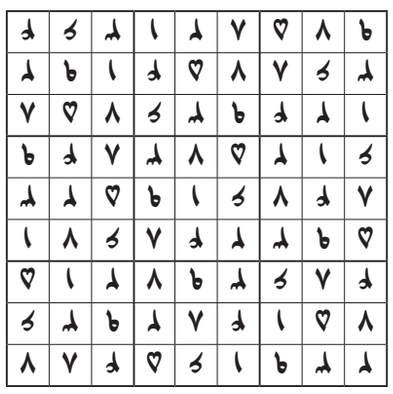
■ پاسخ جدول شماره ۶۲۳۲